

به نام خدای مهربان



دستان
رستم

بهترین قصه‌های شاهنامه

رزم رستم و اسفندیار | و چند قصه‌ی دیگر از شاهنامه

بازنویشته‌ی محمد رضا شمس |



فهرست

۵	مقدمه‌ی ناشر
۷	داستان سیاوش
۱۳	رفتن سیاوش به جنگ افراسیاب
۱۸	خواب پریشان افراسیاب
۲۴	رفتن سیاوش به توران زمین
۲۹	سیاوش گرد
۳۲	کشته شدن سیاوش
۳۷	داستان کیخسرو
۴۳	کین خواهی رستم
۴۸	تدبیر پیران برای رهایی کیخسرو
۵۲	خواب گودرز پیر
۵۵	در جست‌وجوی کیخسرو
۵۹	رفتن کیخسرو و گیو و فرنگیس به ایران زمین
۶۶	آگاه شدن افراسیاب از شکست پیران
۶۹	گذشتن از رود جیحون
۷۱	پادشاهی کیخسرو
۷۳	جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب
۷۷	مرگ افراسیاب
۸۰	فرجام کیخسرو
۸۳	رفتن اسفندیار روین تن به زابل
۸۸	رزم رستم و اسفندیار
۹۰	کشته شدن فرزندان اسفندیار
۹۴	مرگ اسفندیار
۹۷	داستان رستم و شغاد
۱۰۰	فرجام رستم

این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب برای دانش‌آموزان متوسطه اول کلیه‌ی پایه‌ها دانسته شده است.



دفتر و نمایشگاه مرکزی:
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه اول غربی
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۰۵۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۰۲۱ ۶۶۴۶۸۲۶۳
کد پستی: ۱۳۱۵۸۵۳۴۹۳ • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳۳
www.zekr.co • Email: zekr_publishery@yahoo.com

رزم رستم و اسفندیار و چند قصه‌ی دیگر

بازنوشته‌ی محمدرضا شمس
اجرای جلد: کیانوش غریب‌پور
مدیر هنری: حسین نیلچیان
صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)
زیر نظر شورای بررسی
لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۶/۴۰۲
چاپ سوم: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۵۰۰ جلد
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۴۳۱-۹
شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۷۸۸-۴
کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سرشناسه: شمس، محمد، ۱۳۳۵ -

عنوان قراردادی: شاهنامه، رستم و اسفندیار، شرح
عنوان و نام پدیدآور: رزم رستم و اسفندیار و چند قصه دیگر / بازنوخته محمد شمس.
مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک. مشخصات ظاهری: ۱۰۴ص.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا / شابک: ۹-۴۳۱-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸
یادداشت: بالای عنوان: بهترین قصه‌های شاهنامه.
موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ه.ق. شاهنامه، رستم و اسفندیار - نقد و تفسیر
موضوع: شعر فارسی - قرن ۴ق. - تاریخ و نقد
شناسه افزوده: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ه.ق. شاهنامه، برگزیده
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰/ش۸۴/ش/PIR۴۴۹۶
شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۹۹۷۲۱ / رده‌بندی دیویی: ۸۱۶/۲۱



مقدمه‌ی ناشر

سخن‌شناسان، متفکران و نویسندگان ایران و جهان، شاهنامه‌ی فردوسی را در ردیف چند شاهکار برجسته‌ی جهانی دانسته‌اند. عقیده‌ی عموم این بزرگان، این است که مادامی که در جهان نام ایران و ایرانی وجود داشته باشد، نام پر افتخار فردوسی هم جاودانه خواهد بود. چرا که این شاعر بزرگ، تمام عشق پاک و سوزان خود را وقف سربلندی ایران کرده است.

این حکیم دلسوخته، شاهنامه را با خون دل نوشت و به قول خودش، سی سال برای سرودن آن زحمت کشید و با این زحمت شبانه‌روزی، خریدار محبت و احترام ملت ایران و همه‌ی فرهنگ‌دوستان می‌باشد.

طی هزار سال گذشته، شاهنامه، پیوسته، مورد توجه و عنایت مردم ایران و بزرگان و خواص دیگر کشورها بوده است. چرا که شاهنامه، تنها بزرگ‌ترین اثر حماسی به زبان فارسی نیست. بلکه ارزشمندترین سند هویت ایرانیان است. این اثر سترگ، نقش بسزایی در احیای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی داشته است.





داستان سیاوش

هنرها بیاموختش سر به سر
بسی رنج برداشت و آمد به بر

کیکاووس را فرزندی بود، سیاوش نام. نیک سرشت و خوب چهر
که رستم او را همچون فرزند خویش دوست می داشت و او را از
خردی به نزد خویش به زابلستان برده و به او رموز جنگاوری و
آداب سخنوری آموخته بود.

هنرها بیاموختش سر به سر
بسی رنج برداشت و آمد به بر

چون سیاوش به نزد پدر باز گشت، چندان برومند و زیبا شده بود
که سودابه، نامادری اش دلباخته او شد و کار را به آن جا رساند که
قصد خود را آشکار ساخت. سیاوش بر آشفت و او را از این کار
منع کرد.

سیاوش بدو گفت هرگز مباد
که از بهر دل سر دهم من به باد

شاهنامه تاریخ جوانمردی، سلحشوری، اندیشه ورزی،
خردگرایی و تصویر دقیق و روشنی از آداب زندگی و فرهنگ
و رسوم گذشته‌ی ایرانیان است. از این رو، آشنایی همه‌ی مردم
ایران، به خصوص نسل جوان و نوجوان ایرانی، با این شاهکار
ادبیات فارسی ضروریست.

بازنویسی و ساده‌نویسی داستان‌های شاهنامه، با همین هدف
صورت گرفته است. امیدواریم نوجوانان و جوانان ایرانی، با
مطالعه‌ی این شاهکار ادبی جهان، بتوانند از درس‌ها و حکمت‌های
عمیق نهفته در آن بهره‌مند شوند.

چنین با پدر بی‌وفایی کنم
ز مردی و دانش جدایی کنم

سیاوش این بگفت و با خشم و اندوه، آهنگ رفتن کرد. سودابه چون چنین دید، بازوی او را بگرفت تا مانع شود. سیاوش به تندی او را کنار زد. سودابه در غضب شد. پس فریادی جگرخراش برکشید. ناگاه جامه‌ی خود را بدرید، موی سر پریشان ساخت و هياهو بسیار به راه انداخت.

بزد دست و جامه بدرید پاک
به ناخن دو رخ را همی کرد چاک

خادمان، خبر به کیکاووس رساندند. کیکاووس به داوری پرداخت و دانست که فرزند بی‌گناه است و از این بابت خشنود شد؛ لیک چون سخت به سودابه علاقه داشت، بر او خشم نگرفت و او را مجازات نکرد.

سودابه که دروغش آشکار شده بود و خود را نزد کیکاووس خوار و خفیف می‌دید، در صدد انتقام برآمد و چندان حیل ساخت تا سرانجام کیکاووس از موبدان چاره‌ی کار خواست. موبدان به رایزنی پرداختند و چاره‌ی کار را در آتش دانستند؛ زیرا آتش فروزان بر انسان راستگو و پاک، مهربان و بی‌اثر است.

ز هر دو سخن چون بدین گونه گشت
بر آتش یکی را بیاید گذشت

چنین است سوگند چرخ بلند
که بر بی‌گناهان نیاید گزند

شاه ایران، فرزند و همسر خویش را خواست و به آنان گفت که یکی از آن دو باید از میان آتش بگذرد تا معلوم شود که گناهکار کیست و بی‌گناه کدام است.

مگر کاتش تیز پیدا کند
گنه کرده را زود رسوا کند

سودابه که سخت به هراس افتاده بود و عاقبت کار خود را نافرجام می‌دید، از این کار سر باز زد و به تندی گفت: «مرا نیازی به این کار نیست که جز راست سخن نگفته‌ام و راستگویان را به آزمودن آتش نیاز نباشد.»

شاه از سیاوش پرسید: «تو چه می‌گویی فرزند؟»
سیاوش سر به زیر انداخت و گفت: «از دل و جان می‌پذیرم که آتش، آشکار کننده‌ی دروغ و نیرنگ است و پاک کننده‌ی گناهان.»

اگر کوه آتش بود، بسپرم
از این تنگ خوارست اگر، بگذرم

پس به دستور کیکاووس، خرمنی از آتش برافروختند و منادیان، جماعت را برای دیدن فرجام کار به میدان فرا خواندند. گرمای آتش چندان زیاد بود که جماعت از آن دوری گزید و از دور به نظاره پرداخت.

نهادند بر دشت هیزم دو کوه
جهانی نظاره شده هم گروه

سیاوش با جامه‌ای سفید بر تن و تاجی زرین بر سر، سوار بر مرکب
تیز تک و آهو پیمای خود، خندان لب و گشاده روی به میدان درآمد.

سیاوش بیامد به پیش پدر
یکی خود زرین نهاده به سر
هشیوار و با جام‌های سپید
لبی پر ز خنده، دل پر امید

آه از نهاد مردم برآمد و جملگی دست نیایش به سوی یزدان دراز
کردند و از او خواستند که سیاوش را در این آزمون سخت یاری
دهد. سپاهیان نیز در دل آرزو می کردند که سیاوش از این آزمون
سرفراز بیرون آید. تنها سودابه بود که مرگ سیاوش را می خواست؛
زیرا سرفرازی سیاوش، سرافکنندگی او را در پی داشت.
سیاوش، در دل خدا را یاد کرد و مرکب به میان آتش راند.
جماعت، نگران به شعله‌های آتش که به سوی آسمان زبانه
می کشیدند، می نگریست. از هیچ کس صدایی بر نمی خاست.

یکی دشت با دیدگان پُر ز خون
که تا او کی آید ز آتش برون
چو او را بدیدند، برخاست غو
که آمد ز آتش برون شاه نو

دیری نپایید که سیاوش سربلند و سرفراز از دل آتش برون آمد.
غریو شادی جماعت به هوا بلند شد و بار دگر دروغ سودابه آشکار
گشت؛ چندان که سرافکنندگی برای او ماند. پس شاه فرمود تا
سودابه را آوردند. آن گاه روی به بزرگان و سرداران سپاه کرد و
گفت:

«چه سازم؟ چه باشد مکافات این؟»
همه شاه را خواندند آفرین
که پاداش این، آن که بی جان شود
ز بد کردن خویش بی جان شود
به دژخیم فرمود: کین را به کوی
ز دار اندر آویز و بر تاب روی
چو سودابه را روی برگاشتند
شبستان همه بانگ برداشتند
دل شاه کاووس پر درد شد
نهان داشت رنگ رُخش زرد شد
سیاوش چنین گفت با شهریار
که دل را بدین کار رنجه مدار
به من بخش سودابه را زین گناه
پذیرد مگر پند و آید به راه